

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه جلسه گذشته

عرض شد یکی از فروعی که برخی از بزرگان مثل مرحوم ابن طاوس، قاعده قرعه را در آن جاری کرده‌اند، موردی است که شخص جهت قبله را نداند؛ مشهور قائل‌اند که باید به اطراف اربعه نماز بخواند؛ برخی نیز قائل‌اند که اگر به یک سمت هم نماز بخواند کفایت می‌کند؛ و گویا اهل سنت نیز این نظر را دارند که نماز خواندن به یک سمت کافی است. در مقابل این دو قول، مرحوم سید بن طاوس فرمود باید قرعه زده شود. عبارت صاحب جواهر(ره) را نیز بیان کردیم مبنی بر آن که فرمودند نظر سید علاوه بر این که موجب ردّ و مخالف با روایات متعددی است که در ما نحن فیه وجود دارد، ادله قرعه لم یعهد جریانها فی الاحکام التکلیفیه و الاحکام الوضعیه. این کلام مرحوم صاحب جواهر این توضیح را لازم دارد که نظریه سید بن طاوس این نیست که با قرعه قبله را معین کنیم، چرا که ممکن است کسی بر ایشان اشکال کند بحث در مانحن فیه در مورد جریان قرعه در احکام شرعی نیست که شما چنین فرمودید؛ بلکه بحث بر سر قبله‌ای است که مردد است و با قرعه قبله معین می‌شود. اگر بحث چنین باشد، اشکال بر عبارت مرحوم صاحب جواهر وارد است. اما مسأله غیر از این است؛ یعنی اگر از خود سید بن طاوس نیز سؤال شود که قرعه را برای تعیین قبله قرار داده‌اید، خواهد گفت: خیر؛ هیچ فقهی نمی‌گوید یکی از راه‌های تعیین قبله، قرعه است؛ بلکه به این خاطر از قرعه استفاده می‌شود که معلوم شود نماز به کدام سمت واجب و صحیح است که در این صورت حکم تکلیفی و وضعی خواهد شد؛ و اشکال مرحوم صاحب جواهر اگر اصل مبنا - عدم جریان قاعده قرعه در احکام تکلیفی - را بپذیریم، بر ظاهر نظریه مرحوم سید وارد است.

از دیگر فروعی که قاعده قرعه در آن استفاده شده است، فرع زیر در باب اذان است: إذا تشاحّ الناس فی الأذان اگر مردم در این که کدام یک اذان را بگویند منازعه کردند، قدّم الأعلّم و مع التساوی یقرع بینهم اگر از نظر علمیت مساوی بودند، بین آن‌ها قرعه انداخته می‌شود، كما فی القواعد والارشاد.

مورد دیگر موردی است که در باب استخاره با رقاع - کاغذ - و استخاره با قرعه - که قرعه یکی از مصادیق و روش‌های استخاره است و ان شاء الله در بحث تنبیهات به این مطلب اشاره خواهیم کرد - مرحوم ابن ادریس در کتاب سرائر - بر اساس آن چه که از صفحه 166 جلد 12 جواهر الکلام نقل می‌کنیم - یک نوع استخاره را بیش‌تر قبول نکرده است؛ و آن این که فرموده: استخاره،

این است که انسان دو رکعت نماز بخواند و بعد از نماز دعا کرده و طلب اختیار از خداوند بکند که خداوند احد الامرین را اختیار بکند و بعد هر چه که در ذهنش آمد، همان را عمل کند؛ - **یفعل ما یقع فی قلبه** - اما استخاره ذات الرقاع یا استخاره به وسیله قرعه را انکار کرده است؛ **لأنّ روايتها فطحية مثل زرة ورفاعة وغيرهما ملعونون، فلا يلتفت إلى ما اختصا بروايتها**، به این دلیل که روایاتی که این نوع استخاره را بیان می‌کند، روات آنها، مثل زرة و رفاعة فطحی هستند و مورد اعتنا نیست، **والمصلحون من أصحابنا ما يختارون في كتب الفقه إلا ما اخترناه**، اهل فضل و فضلی از فقهای ما در کتاب‌های فقهی‌شان همین‌ی که ما اختیار کرده‌ایم را اختیار کرده‌اند، **ولا يذكرون البنادق والرقاع والقرعة إلا في كتب العبادات دون كتب الفقه**، مسأله استخاره با رقاع و یا قرعه را در کتاب‌های عبادی نقل کرده‌اند و نه در کتاب‌های فقهی.

سپس از مرحوم شیخ طوسی چنین نقل می‌کند: **فشيخنا أبو جعفر لم يذكر في نهايته ومبسوطه واقتصاده إلا ما ذكرناه واخترناه، وكذلك شيخنا المفيد في رسالته إلى ولده لم يتعرض الرقاع ولا للبنادق، بل أورد روايات كثيرة فيها صلوات وأدعية، ولم يتعرض لشي من الرقاع**، بالاخره مرحوم ابن ادریس در کتاب سرائر این را رد می‌کند. مرحوم صاحب جواهر - که شاهد ما بیش‌تر در این عبارت است - می‌فرماید: **ولقد أجاد الفاضل في المختلف، مرحوم علامه در کتاب مختلف در ردّ بر ابن ادریس این گونه فرموده است: هذا الكلام في غاية الرداءة، این کلام ابن ادریس در نهایت ضعف است، وأى فرق بين ذكره في كتب الفقه وكتب العبادات، چه فرقی می‌کند یک روایتی در کتاب فقهی نقل شده باشد یا در کتاب عبادی؟ فارق این است که: فإن كتب العبادة هي المختصة به، این اولاً ریشه کلام ابن ادریس را از بین می‌برد و سپس بر کلام ابن ادریس نقض می‌آورد که شیخ مفید در کتاب عبادات نقل کرده است و نه در کتاب فقه، ومن ذلك فقد ذكره المفيد في المقنعة وهي كتاب فقه، والشيخ في التهذيب وهو أصل الفقه، استخاره با رقاع و قرعه را شیخ مفید در کتاب مقنعه نقل کرده است و شیخ طوسی در تهذیب آورده است، وأى محصل أعظم من هذين، وهل استفيد الفقه إلا منهما، آیا ما از غیر این دو نفر می‌توانیم فقه را از جایی دیگر استفاده کنیم؟ وأما نسبة الرواية إلى زرة ورفاعة فخطأ، این که گفته است: راوی روایت ذات الرقاع و قرعه، زرة و رفاعة است، اشتباه کرده است؛ فإن المنقول روايتان ليس فيهما زرة ولا رفاعة، ثم أخذ يشنع عليه، مرحوم صاحب جواهر می‌گوید: بعد مرحوم علامه شروع کرده است به طعن مرحوم ابن ادریس که بعدم معرفته بالروايات والرجال، آگاه به روایات و رجال نبوده است؛ وأن زرة ورفاعة ليسا من الفطحية، زرة و رفاعة فطحی نبوده‌اند؛ وأن من حاله كذلك كيف يجوز له أن يقدم على ردّ الروايات والفتاوى، ابن ادریس که این همه مورد اعتنای بزرگانی مثل شیخ انصاری است، مرحوم علامه در مورد او می‌گوید: کسی که آشنای با روایات و رجال نیست، چطور به خودش اجازه می‌دهد که اقدام به ردّ روایات و فتاوا بکند؟ ويستبعد ما نص عليه الأئمة (عليهم السلام)، چطور استخاره به عنوان ذات الرقاع و استخاره به نحو قرعه که ائمه معصومین تصریح به آن کرده‌اند را مستبعد شمرده است؟ وهلاّ استبعد القرعة وهي مشروعة إجماعاً في حق الأحكام الشرعية والقضاء بين الناس، این عبارت شاهد ماست؛ علامه به ابن ادریس می‌گوید شما چرا قرعه را انکار می‌کنید، در حالی که قرعه در حق احکام شرعی و قضاوت بین مردم، به صورت اجماعی مشروع است؟! درست نقطه مقابل آن چیزی که مرحوم صاحب جواهر در فرع گذشته در ردّ بر مرحوم سید بن طاوس بیان کرد را مرحوم علامه ذکر می‌کند.**

این عباراتی که نقل می‌کنیم برای این است که اولاً موارد جریان را ملاحظه کنید و مقداری هم حرف‌های بزرگان به ذهن بیاید، و این که هنگامی که می‌خواهیم روایات **القرعة لكلّ أمر مشکل** را معنا کنیم، آن‌ها را نبریم به باب موضوعات و آن‌هم در موضوعات مورد نزاع. این عبارت مرحوم علامه بود، و در ادامه می‌فرماید: **وأمر الاستخارة سهل يستخرج منه الانسان معرفة ما فيه الخير في بعض أفعال مباحة؛** که خود آقایان ادامه کلام را مراجعه کنند.

از دیگر مواردی که مسأله قرعه را در آن مطرح کرده‌اند، این مسأله است که در جلد 22 جواهر صفحہ 110 بیان شده است: افرادی که - نعوذ بالله - مرتکب قمار می‌شوند و پول‌هایی به دست می‌آورند، اگر صاحب پول را می‌شناسند، باید پول را به او برگردانند و تردیدی نیست؛ اما در صورتی که صاحب پول محصور بین ده نفر باشد، مشهور گفته است که باید مصالحه کند،

وجب التخلّص منهم بالصلح، اما خود صاحب جواهر(ره) فرموده است: واحتمال القرعة لا يخلو من وجه.

بعد از ذکر نکات مقدّماتی و این موارد، وارد بحث از قاعده می‌شویم. اولین مطلبی که بایستی ذکر کنیم، این است که معنای لغوی قرعه چیست؟ و آیا برای قرعه یک معنای لغوی شرعی اصطلاحی یا به عنوان حقیقت شرعیه و یا به عنوان اصطلاح فقهایی وجود دارد یا نه؟ موکول می‌شود به بررسی کامل ادله.

معنای لغوی قرعه

مرحوم طریحی در صفحه‌ی 377 از جلد 4 مجمع البحرین می‌گوید: **القرعة مأخوذة من قارعة القلوب** قرعه از قارعة القلوب گرفته می‌شود به معنای «ما یخوّفها»، آن چه که قلب‌ها را می‌ترساند؛ **لأنّ قلب کلّ من المتقارعین فی الشدّة والمخافة حتّى یرج سهمه**، قلب کسانی که برای آن‌ها قرعه انداخته می‌شود در خوف و شدّت است که آیا قرعه به نام آن‌ها در می‌آید یا نه؛ **أو من القرع بمعنی الضرب یا قرع به معنای کوبیدن است؛ من قرع باباً و لجّ ولجّ**، کسی که دربی را زیاد بکوبد و اصرار بر آن داشته باشد، آن درب به روی او باز می‌شود. یکی از چیزهایی که شاید استحباب هم داشته باشد، اصرار بر دعا و خواستن از خداوند است؛ بنا بر این است که انسان مکرراً بگوید و اصرار داشته باشد.

اما وقتی به کتاب‌های دیگر لغت مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که مسأله کمی تفاوت دارد؛ این که بگوییم قرعه از قارعة القلوب است، حرف صحیحی نیست. اصلاً بحث خوف و ترس نیست. در لغت، **قرع**، **یقرع قرعاً الشیء** به معنای این است که آن شیء را برگزید و اختیار کرد. لغت عرب بسیار دقیق است و باید دید که به چه چیزی اضافه شده است؛ «قرع الباب» به معنای کوبیدن و زدن است؛ اما «قرع الشیء» به معنای انتخاب کردن و برگزیدن است. پس، چرا باید گفت از قارعة القلوب است. هم‌چنین در لغت آمده است که قرعه یعنی خیار المال، برگزیده‌ی مال. در بعضی دیگر از کتاب‌های لغت - لسان العرب ابن منظور - قرعه را به معنای «السهمۃ» از سهام و نصیب و بهره آورده‌اند. گاه آمده است «قرع السهم الغایة» یعنی تیر را زد و به هدف خورد. بین مادّه‌ی «قرع» و «قرع» از نظر معنا اختلاف است؛ چرا که قرع به معنای تو خالی شدن است. عرب به فردی که مو ندارد و کچل است، می‌گوید **أقرع**.

نتیجه‌ای که گرفتیم این است که کلام طریحی صحیح نیست و قرعه نه از قارعة القلوب است و نه به معنای زدن است؛ بلکه به معنای برگزیده‌ی شیء و نصیب و بهره است.

مدارک قرعه

بحث بعدی، بحث از ادله و مدارک قرعه است. و این که چه دلیلی بر مشروعیت قرعه وجود دارد؛ برای اثبات مشروعیت قرعه به ادله زیر استدلال شده است:

- 1- آیات شریفه قرآن کریم؛ 2- روایاتی که ادعای تواتر در آن‌ها شده است یعنی دیگر فقیه از بحث سندی آن‌ها بی‌نیاز است؛ 3- دلیل عقل؛ 4- اجماع؛ 5- سیره‌ی منتشره؛ 6- سیره‌ی عقلانیّه البته در صورتی که از نظر مبنای اصولی، بین دلیل عقل و سیره‌ی عقلانیّه تفاوت قائل شدیم؛ اما مانند مرحوم محقق اصفهانی که قائل به چنین فرقی نیستند، دلیل عقل و این دلیل برای آن‌ها یکی می‌شود.

1. آیات شریفه قرآن کریم (یونس، 139 تا 144)

از قرآن کریم به دو آیه برای قرعه استدلال شده است. آیه‌ی اول داستان حضرت یونس است که در سوره‌ی صافات بیان شده است. آیات 139 تا 144 از این سوره مبارکه می‌فرماید: **(وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ * فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ * فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ * فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ)**

اجمال آیه این است که حضرت یونس از مرسلین و به عنوان رسول الهی بوده است و در قضیه سفینه قرعه انداخته شد و به نام او افتاد، خود حضرت به دریا رفت و در شکم ماهی قرار گرفت؛ خداوند هم می‌فرماید چون او از مسبحین است، نجاتش دادیم؛ و اگر از مسبحین نبود تا روز قیامت در شکم حوت می‌ماند. اهل سنت گفته‌اند که شکم حوت، قبر حضرت یونس می‌شد؛ در حالی که این خلاف ظاهر آیه است؛ و یکی از آیاتی که برای عمر مبارک حضرت امام زمان (علیه السلام) به آن اشاره می‌کنند، همین آیه است که خداوند می‌فرماید اگر حضرت یونس از مسبحین نبود، تا روز قیامت در شکم ماهی زنده می‌ماند.

قبل از استدلال به این آیه‌ی شریفه باید به چند نکته از نظر اخلاقی و تربیتی در این آیه اشاره کنیم.

خداوند متعال می‌فرماید: **(وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ)**؛ و از حضرت یونس با آن مقامی که داشت و رسول و فرستاده شده از طرف خدا بود، تعبیر به اَبَق می‌کند و عبد اَبَق شد؛ عبد اَبَق یعنی عیدی که از مولای خودش دور شد. چرا حضرت یونس عبد اَبَق شد؟ و اگر یونس بنده اَبَق هست، آیا به طریق اولی همه‌ی ما عبد اَبَق نیستیم؟ هنگامی که انسان به این تعبیر می‌رسد، واقعاً بدنش می‌لرزد. حال، یونس چه کرد که اَبَق شد؟ او در نینوا با جمعیت صد هزار نفر هر چه تلاش کرد، به نتیجه نرسید و نفرین کرد. در روایات آمده است که در میان قوم یونس دو نفر بودند که یکی عالم بود و دیگری عابد؛ عابد بلافاصله به یونس گفت تو مستجاب الدعوة هستی، اینان که به حرف تو گوش نداند، نفرین‌شان کن؛ اما عالم به او گفت چون مستجاب الدعوة هستی آنان را نفرین نکن؛ خداوند بندگان را دوست دارد؛ **إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ هَالِكًا** عباد، اما حضرت یونس به حرف او گوش نکرد و حرف عابد را پذیرفت. نکته این است که خداوند وعده عذاب داد و زمانی را نیز معین فرمود؛ اما بنا نبود که یونس قبل از آمدن عذاب و امر خداوند از آن شهر خارج شود؛ لیکن وی زودتر از آن موعد مقرّر خارج شد. به همین اندازه او شد عبد اَبَق. همه‌ی حرف‌ها روی «اَبَق» است. اگر چنین کاری انسان را در پیشگاه خداوند عبد اَبَق می‌کند، دیگر حساب امثال ما روشن است؛ و همه عبد اَبَق هستیم. نکته‌ی دوم این است که تعبیر **(فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ)** می‌رساند که حضرت یونس قبل از این ماجرا و قبل از این که در شکم ماهی قرار گیرد، از کسانی بوده که حمد و تسبیح الهی می‌گفته است؛ هر چند که در شکم ماهی نیز زکری داشته است که به ذکر یونسیّه معروف، و مجرب است. معلوم می‌شود که اگر انسان هنگام آسایش و عدم گرفتاری، از مسبحین باشد، آن تسبیح در حال شدّت و سختی دستگیر او خواهد بود. انسان نباید در حال گرفتاری و سختی و فقر و... به درگاه خداوند تضرّع کرده و به یاد خدا باشد؛ بلکه اگر در حال فراخ و آسایش واقعاً خداوند را تسبیح کند، در زمانی که دچار سختی و مشکلات می‌شود، دستگیر او خواهد بود.